

بچشم پدرو تا میسند
 ز یکدیگر بکوشش میروند
 که این تنگ از آفتوشش گشت
 بر دست جفاکاری کشاند
 چو پا برد امن صحرانداوند
 میان خار و خارش فلکند
 ز دوشش مرقت باز فلکند
 برهنه پا قدم بر خار رسد
 بکل از خار و خارش میزد
 فلکند کفشش ره بر خار میزد
 کف سپین ز خاره مازده میزد
 کف پای که می بودش تنگ
 ز خون در خار و خار از کف میزد
 چو ماندی لیلان ده سخت
 طبایخ کردیش خاره بخند
 بیخ قطع مابد آن دستگاه
 که سر خنده زنده با خنده
 چو رفتی پیش کردی زخم سیلی
 قفایش چون زخ سوخته ایلی
 یسته از قفا اولیست بی
 که بنید آن قفا از دی شکستی
 چو باریشان شدی بهلویلو
 رسیدی ماش کوشش زهر
 کسکی کوشش مال به نلنت
 خراکشش مباد هیچ درنت

از آن رسم کرده خاند
 ز فضل صورتش کف نشیند
 درین در برینه مرقت گنیز
 کنز کنی برود خدا کند نیز
 بدان نازک لب دندان در
 تش را ملک جابغ ادراند
 چو آن افنونگر این را شنید
 فزون دیگر از نو در در میدان
 که از مانه زن سسایم
 که هر ده تن بکوکی بر نیایم
 زگرگ ارشیر مردم خوار باشد
 بچنگ با چوره به خوار باشد
 چو از این کرد یعوب این سخن
 ز خدر این سخن کردید خاموش
 به صوابردن یوسف فضا
 بلا در در بار خود صلا داد
 برود برادران یوسف را علیه السلام از پیش برود در راه
 خود چاه فطالت کند و در این هیچ حیاتی در چاه افکند
 فغان زین چرخ دو لایله که برود
 بجای افکند ماه دل افروز
 عزالی در ریاض جان برنده
 نند در نیمه کرمک درنده
 چو یوسف را بان ککان بشنود
 فلک گفت که ککان بره برنده
 بچشم

Copyright © King Saud University